

روایت همسایه‌های خانه پ
در روزهای

سرشور همسایه

نجمه موسوی زاده از همان سر کوچه، دیدم خانه نصب شده، دل رهگذران را به درد می‌برد. برای دوستداران رهبر معظم انقلاب بود و شانه‌های یک ملت سنگینی می‌کند. این خانه در محله سرشور، روزگاری تولد رزق شدن و قد کشیدن و ازدواج ایشان را هم، منزه با نام حسینیه آیت... سید جواد خامنه‌ای بود. شاید این خانه، به خاطر بهسازی‌های آن روزهایی نباشد که رهبری در آن قد کشیدند جایگاه ویژه‌ای دارد؛ به طوری که بیشترشان که محفلی عمومی است شرکت می‌کنند. حالا از روزی که خبر شهادت رهبر امت اسد سابقش را ندارد، پرچم کشور و بیرق عزادار نصب شده است.

متولیان بیت به خوبی می‌دانند که نمی‌توانند دوستداران و ارادتمندان قائد امت اسلام را روی در چسبانند و آنکه بر روی آن نوشته شده در حرم مطهر رضوی برگزار می‌شود.



زیربال و پیر حضرت آقا

از روزی که خبر شهادت رهبر معظم انقلاب را شنیده، چهره‌اش محزون است، حال و حوصله حرف زدن ندارد. سال هاست به بیت آیت... سید جواد خامنه‌ای رفت و آمد دارد و بارها از نزدیک رهبر شهید را در همین منزل پدری یا خانه خود حضرت آقا دیده و با ایشان هم صحبت شده است. آشنایی اش با رهبر انقلاب به دوستی پدرش با این خانواده برمی‌گردد، هنگامی که پدر برای همفکری با رهبر معظم انقلاب به منزل ایشان رفت و آمد می‌کرد او که کودکی هفت ساله بود همراه پدرش می‌رفت تا با فرزندان رهبر شهید، بازی کند.

او تعریف می‌کند: پدر خدا بیامرز ما از سال ۱۳۴۳ پای جلسات تفسیر قرآن حضرت آقا می‌نشست و از همین طریق با افکار و منش ایشان آشنا شده بود. او ارادت خاصی به رهبر معظم انقلاب داشت. یادم است در دهه ۴۰ هر موقع پدر برای هم صحبتی با رهبر معظم انقلاب به خانه آن‌ها می‌رفت من هم همراهش بودم.

او ادامه می‌دهد: پدرم با حضرت آقا در اتاقی می‌نشستند و حرف می‌زدند. آن قدر بچه بودم که متوجه نمی‌شدم درباره چه چیزی صحبت می‌کنند. شیرینی حضور در این خانه برای من در بازی کردن با فرزندان ایشان و کشیدن نقاشی خلاصه می‌شد.

گاهی هم رهبر معظم انقلاب به خانه آن‌ها می‌آمد تا با پدرش گفت و گو کند: «روزهایی که حضرت آقا به منزل ما می‌آمدند را بسیار دوست داشتم بیشتر اوقات یکی از پسرانشان را می‌آوردند تا من تنها نباشم، هنوز هم چهره خندان ایشان و دستی که بر روی سرم می‌کشیدند را به یاد دارم.»

کمی صبر می‌کند تا نفسی تازه کند. او محبت رهبر شهید را زمانی از نزدیک درک کرد که پدرش در سال ۱۳۵۰ توسط ساواک دستگیر شد: «آن موقع برای مدرسه رفتن مشکل داشتم طوری که در همان کلاس سوم تصمیم گرفتم در خانه بمانم و دیگر مدرسه نروم، ولی حضرت آقا که می‌دانستند پدرم در زندان است پیگیر درس و مشقم شدند و در مدرسه دیگری ثبت نام کردند تا به درسم لطمه‌ای وارد نشود.»

دل نگرانی برای رهبر

از روز شنبه هفته گذشته که خبر حمله رژیم صهیونیستی و آمریکا به خیابان پاستور و بیت رهبری در اخبار جهان منتشر شد، بسیاری از افرادی که به حسینیه آیت... سید جواد خامنه‌ای (منزل پدری رهبر شهید) در خیابان شهید اندرزگو رفت و آمد داشتند با نگرانی جویای حال رهبر معظم انقلاب شدند.

همسایه‌های دل نگران، زنگ در حسینیه را زدند و برخی نیز با بیت آیت... سید جواد خامنه‌ای تماس گرفتند تا از سلامتی رهبر معظم انقلاب با خبر شوند، همه آن‌ها دلشان می‌خواست فقط یک جمله بشنوند این که رهبرشان در صحت و سلامت کامل است. اما متولیان بیت نیز چشمشان به اخبار تلویزیونی بود. با این حال چند باری با دوستانشان در تهران تماس گرفتند تا شاید خبر خوشی بشنوند و اهالی را از نگرانی نجات دهند. یک روز بعد خبر به شکل دیگری منتشر شد. خبری که باعث شد حسینیه در همان ساعت‌های اول روز یکشنبه سیاه پوش شود.



روشن بودن مسیر حضرت آقا

او در ادامه می‌گوید: در این سال‌ها بارها رهبر معظم انقلاب را در منزل پدری‌شان یعنی حسینیه آیت... سید جواد خامنه‌ای از نزدیک دیده بودم. همانند همان سال‌های کودکی ام مهربان و متواضع بودند، بسیار گرم با اطرافیان‌شان برخورد می‌کردند. چند باری برای تعریف کردن خاطراتشان و دیدار با نزدیکان به این خانه آمدند. با وجودی که در رأس حکومت بودند، اما هیچ تغییری در رفتار و منش ایشان به وجود نیامده بود.

این ساکن محله سرشور از لحظه‌ای می‌گوید که خبر شهادت رهبر معظم انقلاب را شنیده است: «برای سحر بیدار شده بودم که مجری شبکه خبر، از شهادت حضرت آقا گفت. همان جا پاهایم سست شد با وجودی که چندین ساعت بود دل‌پره و واضطراب داشتم. اما شنیدن این خبر برایم بسیار درد آور بود. همان موقع یک آیه به ذهنم خطور کرد آیه‌ای از قرآن که به جنگ احدا اشاره دارد و در آن می‌گوید اگر پیامبر (ص) شهید شوند چه می‌کنید؟» او با خودش گفت رهبرم شهید شده، اما رهش و خط مشی او مشخص است، پس حالا باید توصیه‌های ایشان را نقشه راهمان قرار دهیم.

